**ارنست مندل**

سال‌های تاریک ۱۹۲۰-۲۱ لنین و تروتسکی

**نشر میلیتانت**

[**militaant.com**](http://militaant.com)

**نشر کارگری سوسیالیستی**

alar

[آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت](https://www.google.com/url?sa=t&rct=j&q=&esrc=s&source=web&cd=&cad=rja&uact=8&ved=2ahUKEwjx--_ck-f3AhUOcxoKHfONArkQFnoECAcQAQ&url=https%3A%2F%2Fwww.marxists.org%2Ffarsi%2F&usg=AOvVaw2iBUi240yKSnJx91xvYU7v)

در پایان جنگ داخلی، اقتصاد شوروی در آستانة فروپاشی کامل قرار داشت. سطح تولیدات صنعتی در مقایسه با سال 1914 به میزان 18 درصد و نسبت به سال 1917 تا سطح 24 درصد کاهش‌یافته بود.**[[1]](#footnote-1)** تعداد پرولتاریای صنعتی که در سال 1910 بر 3 میلیون نفر بالغ می‌شد در سال 1921 به 200 هزار نفر می‌رسد.**[[2]](#footnote-2)** این واقعیت دارد که تعداد مزدبران، خصوصاً در بخش ادارات دولتی سریعاً رشد می‌کند و تعداد اعضای اتحادیه‌های کارگری که در سال 1917 مشتمل بر 700 هزار نفر بود، در اواسط سال 1920 تا پنج میلیون نفر افزایش می‌یابد.**[[3]](#footnote-3)** مع‌هذا، جمعیت شهری تا میزان 30 درصد کاهش می‌یابد. گرسنگی، بیماری و امراض واگیردار بیداد می‌کنند. فقر و در نتیجه دلسردی شدید ناشی از آن بیش از همه بر کارگران فشار وارد می‌آورد.**[[4]](#footnote-4)**

**تیتر فارسی: ۱۹۲۱- ۱۹۲۰ سال های تاریک لنین و تروتسکی**

**تیتر اصلی و مأخذ:**

**"1920-1921, Dark years of Lenin and Trotsky", October 1917; Coup d'état or social revolution?, chapter 6. 1992**

**مترجم: هوشنگ سپهر(شایان)**

**Translated into Persian by Houshang Sepehr**

**انتشارات: نشریه در دفاع از مارکسیزم، جلد دوم**

**چاپ اول: 1379**

در چنین اوضاع‌واحوالی است که رهبری حزب بلشویک تصمیم می‌گیرد که اقتصاد جنگی را رها کند و مشی جدیدی موسوم به سیاست اقتصادی نوین (نپ) را اتخاذ کند که در آن تا حدودی مناسبات بازار مجاز شمرده می‌شوند. با اجرای این سیاست جدید رشد کاملاً چشم‌گیری در تولیدات صنعتی، خصوصاً بخش کشاورزی مشاهده می‌شود که بالطبع بر تعداد کارگران هم افزوده می‌شود.**[[5]](#footnote-5)** این عقب‌نشینی در جبهة اقتصادی، با یک گردش سیاسی همراه بود که در ابتدا ممنوعیت احزاب و گروه‌های سیاسی در خارج از حزب کمونیست پیامدش بود و کمی بعد با ممنوعیت جناح در درون خود حزب کمونیست کامل شد.

در این اقدامات جدید یک تناقض و پارادوکس وجود داشت. درحالی‌که پیشتر حکومت سعی کرده بود که حداکثر دموکراسی سیاسی منطبق با شرایط جنگی را فراهم آورد، اما به‌مجرد پایان گرفتن جنگ داخلی روش کاملاً متفاوتی را در پیش می‌گیرد.**[[6]](#footnote-6)** به نظر ما در این که این اقدام یک اشتباه تراژیک و اسفناکی از سوی لنین و تروتسکی و کل کمیتة مرکزی حزب بود، جای کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. تروتسکی در سال‌های آخر حیاتش می‌نویسد:

«ممنوعیت احزاب اپوزیسیون، ممنوعیت جناح‌ها را در درون حزب به دنبال داشت. ممنوعیت جناح‌ها منجر به این شد که هرگونه تفکری برخلاف تفکر رهبران ممنوع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته‌وپرداخته پلیس بود به مصونیت بوروکراتیکی‌ای انجامید که انواع بی‌بند و باری‌ها و مفاسد از آن سرچشمه گرفته است.»**[[7]](#footnote-7)**

ویکتور سِرژ در کتابش به نام «نخستین سال انقلاب اکتبر»، همین مطلب را بیان می‌کند:

«با نبود احزاب که از طریق بیان عقاید متفاوتشان منافع طبقات و اقشار مختلف اجتماع را نمایندگی می‌کنند، از شوراهای محلی و شوراهای ملی گرفته تا شورای کمیساریای خلق که تنها کمونیست‌ها آن‌ها را اداره می‌کنند، همگی در یک خلأ کامل عمل می‌کنند. چرا که این حزب است که در مورد تمام مسائل تصمیم می‌گیرد و تنها وظیفة سایر نهادها صحه گذاردن بر تصمیمات حزب است.» **[[8]](#footnote-8)**

در توجیه چنین چرخشی دو فرضیه می‌توانست وجود داشته باشد. اولی کاملاً نادرست و دیگری تا حدودی نادرست. (باتوجه‌به اوضاع‌واحوال آن زمان در کوتاه‌مدت می‌توانست درست باشد، اما در درازمدت کاملاً نادرست) داوری کاملاً نادرست می‌توانست ناشی از این باور باشد که علی‌رغم پیروزی در جنگ داخلی، اما به‌واسطة پیامدها در مرحلة نخست اقتصاد - قحطی و سپس نِپ - به‌واقع خطر ضدانقلاب نسبت به گذشته می‌توانست فزونی بگیرد. این موضع مسلماً چیزی بیش از «اکونومیسم» را با خود حمل می‌کرد. این موضع محتمل بسیار عجیب می‌نمود، چرا که کل سنن لنین و حزب بلشویک تا آن زمان همواره خلاف چنین بینشی را نشان می‌دادند. باتوجه‌به شرایط کولاک‌ها در آن سال‌ها که در سرتاسر روسیه پراکنده بودند و به لحاظ سیاسی بسیار ناهمگون و فاقد کوچک‌ترین تشکیلات سیاسی بودند، حتی از نوع ابتدایی‌اش، به‌سختی می‌توان باورداشت که آن‌ها از ارتش‌های کل چاک و انگل، دن کین و پینورسکی که امپریالیسم فرانسه را هم در پشت سر خود داشتند، خطرناک‌تر می‌توانستند باشند.

در دید اول به نظر می‌رسد که استدلال دوم پایش بر زمین محکم‌تر قرار داشت: پایان جنگ که صلح و آرامش را به جامعه بازگردانده بود شوق و میل به یک زندگی آرام‌تر را به توده‌ها نوید می‌داد، من‌جمله به کارگران بلشویک. از سوی دیگر به‌واسطة جنگ داخلی طبقة کارگر نه فقط به طرز وحشتناکی از تعدادش کاسته شده بود، بلکه دِکلاسه هم شده بود. تولید شدیداً افت کرده بود و بهترین عناصر طبقة کارگر جذب ارتش و دستگاه دولتی شده بودند. توده‌ها علاقة خود را به مسائل سیاسی ازدست‌داده و تمایل و آمادگی‌شان برای مقاومت در برابر خطر احتمالی ضدانقلاب آتی روزبه‌روز کمتر می‌شد. در چنین شرایطی برای دفاع از انقلاب می‌بایست هر چه بیشتر به کادرهای حزبی که از آگاهی طبقاتی برخوردار بودند اتکا کرد که این امر به‌نوبة خود اتکا و وابستگی هر چه بیشتر به دستگاه‌های ویژه را طلب می‌کرد.**[[9]](#footnote-9)**

بی شک چنین توصیفی از شرایط روسیة شوروی در آستانة نِپ در مجموع دقیق است. این تحلیل، اما به این پرسش کلیدی که روند رویدادها کجا به خطا رفتند و یا می‌توانستند به خطا روند را مطرح نمی‌کند؛ یعنی این پرسش که پیامد اقداماتی که شوراها و دموکراسی درون حزبی را تحدید می‌کردند چه می‌توانست باشد؟ در واقعیت امر، با پیاده کردن برنامة نِپ به‌سرعت جلوی فروپاشی جامعه گرفته شد. تعداد مزدبگیران نه‌تنها به میزان سال 1916 رسید، بلکه از آن هم پیشی گرفت و دستمزدهای واقعی افزایش یافتند. زندگی فرهنگی شکوفا شد. مهارت‌ها هم از نظر کمی و هم به لحاظ کیفی رشد یافتند. بدین ترتیب، شرایط مادی برای آن که طبقة کارگر هر چه بیشتر در اِعمال مستقیم قدرت درگیر شود فراهم آمده بود. ادعای دِکلاسه بودن طبقة کارگر در سال 1924 دیگر ادعای بی‌ربطی بود، چه رسد در سال 1927. در این سال‌ها دیگر گرایش عدم علاقه به فعالیت‌های سیاسی و دلسردی سال‌های اولیه دهه 1920 کاملاً وارونه شده بود.

به‌هرحال باتوجه‌به جو محدودیت و نیز سلطة دستگاه‌های دولتی، ازسرگرفته شدن فعالیت‌های سیاسی توده‌ها امر ناممکنی بود. گسترش رادیکال و اساس دموکراسی شورایی و حزبی پیش‌شرط اصلی تحقق این‌همه بود. بدین ترتیب پیامدهای منفی سیاست‌های نادرست رهبری حزب بلشویک در طی سال‌های 21- 1920 که مانع از خودگردانی و خود مدیریت کارگران شد، در تثبیت روند بورکراتیزه شدن نقش داشته و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن‌ها را انکار کرد.

متأسفانه در همین ایام بود که لنین از تحلیل‌هایش که زاییده شرایط آن سال‌ها و به اقتضای زمان بود، یک تئوری عام می‌سازد. وی می‌نویسد:

دیکتاتوری پرولتاریا، اما از مجرای تشکیلاتی که کل طبقه را در بر گیرد، قابل پیاده کردن نیست، چرا که در تمام کشورهای سرمایه‌داری (و نه فقط در کشور ما، یعنی، یکی از عقب‌افتاده‌ترین آن‌ها) پرولتاریا هنوز بسیار تکه‌تکه، بسیار خوار و بسیار فاسد است. آن تشکیلاتی که کل پرولتاریا را در بر گیرد نمی‌تواند به طور مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا را اِعمال کند. این دیکتاتوری را فقط توسط پیش‌گام طبقه که انرژی انقلابی طبقه را در خود جذب کرده باشد، می‌توان پیاده کرد **[[10]](#footnote-10)**

مفاهیم کم‌وبیش مشابهی هم می‌توان در آثار تروتسکی در این سال‌ها یافت، خصوصاً در کتاب «کمونیسم و تروریسم» که بدترین نوشته‌اش محسوب می‌شود. برای نمونه تروتسکی در دومین کنگرة کمینترن می‌گوید:

«ما امروز پیشنهادی از سوی حکومت لهستان دربارة انعقاد قرارداد صلح دریافت کرده‌ایم. چه کسی باید دربارة این مسئله تصمیم بگیرد؟ ما شورای کمیساریای خلق را داریم؛ اما این نهاد خود در برابر چه کسی باید پاسخگو باشد، چه کسی بر آن نظارت داشته باشد؟ آیا طبقة کارگر به‌مثابه یک تودة بی‌شکل و بی‌نظم باید آن را کنترل کند؟ خیر، به‌منظور بحث حول پیشنهاد مزبور و این که آیا باید بدان پاسخ داد یا خیر، ما کمیتة مرکزی حزب را فرا خواهیم خواند. اگر مجبور به ادامة جنگ شویم لزوماً باید لشکرهای جدیدی تشکیل دهیم. در جستجوی یافتن بهترین افراد سراغ کی می‌رویم؟ واضح است که به حزب روی می‌آوریم. به کمیتة مرکزی آن و کمیتة مرکزی هم برای اعزام کمونیست‌ها به جبهه برای کلیة کمیته‌های محلی دستورالعمل صادر خواهد کرد. در سایر موارد چون مسئله ارضی، مسئله خواربار و به‌طورکلی در همة موارد دیگر مجبوریم همین روش را در پیش بگیریم».**[[11]](#footnote-11)**

 حتی از این بدتر:

«اپوزیسیون کارگری شعار خطرناک‌تری را مطرح می‌کند. آنان از اصول دموکراسی بت ساخته‌اند. آنان حق کارگران در انتخاب نمایندگان را بالاتر از حزب قرار می‌دهند. تو گویی حزب محق نیست که دیکتاتوری‌اش را اِعمال کند. شاید موردی پیش آید که دیکتاتوری حزب موقتاً با دموکراسی کارگری در تناقض قرار گیرد... لازم است این روحیه را که حزب به لحاظ تاریخی حق آب‌وگل دارد را در بین خود بپرورانیم[[12]](#footnote-12). حزب بی اعتناء به تزلزلات موقتی طبقة کارگر مکلف است دیکتاتوری‌اش را حفظ کند. این هوشیاری و گوش‌به‌زنگ بودن از نظر ما یک عنصر وحدت‌زای اجتناب‌ناپذیر و مسلمی است. شالودة دیکتاتوری همواره و در هر زمانی بر اصول فرمال دموکراسی کارگری نیست، مع‌هذا، دموکراسی کارگری البته تنها روشی است که از مجرای آن توده‌ها هر چه بیشتر به حیات سیاسی کشانیده می‌شوند».**[[13]](#footnote-13)**

انسان از این که تروتسکی واژه «تزلزلات موقتی» را به کار می‌گیرد، درحالی‌که لنین از انحرافات و فساد درازمدت طبقة کارگر سخن می‌گوید سخت دچار شگفتی می‌شود. بینش جانشین‌گرایی نزد تروتسکی در این ایام تا حدودی شبیه لنین است: قدرت باید توسط الیگارشی غیررسمی رهبران حزبی اِعمال شود.

چنین توجیهات تئوریک از یک شرایط موقتی و ویژه به تعمیم تئوریک کاملاً نادرستی می‌انجامد؛ اما این‌همه از آن چه در دید اول به نظر می‌رسد مبهم‌تر است چرا که لنین مشخص نمی‌کند که منظورش از «پیش‌گامی که انرژی انقلابی طبقه را جذب کرده است» چه کسانی است. مسلماً منظورش به‌هیچ‌وجه هستة مرکزی حزب، یعنی «کمیتة مرکزی لنینی» نمی‌تواند باشد. این که لنین، این مارکسیست بسیار فرهیخته، چند ده و یا حتی چند صدنفری را «پیش‌گام طبقه» قلمداد کند، بسیار مضحک می‌نماید. شاید منظورش اعضای حزب بود و یا اعضای کارگر حزب که تعدادشان به چندصدهزارنفری می‌رسید؛ اما اگر منظورش آن بود که این کارگران حزب هستند که باید «دیکتاتوری پرولتاریا» را اِعمال کنند، در آن صورت دموکراسی در شوراها و در درون حزب امر ضروری و بی‌چون‌وچرایی می‌بود. آیا او قشری بین «هستة مرکزی» و تودة حزبی را در مدنظر داشت؟ شاهدی برای این ادعا در دست نیست، برای یک چنین بینشی هم پایة عینی بسیار کمی می‌توانست وجود داشته باشد. آیا او مقوله «پیش‌گام» را فراتر از حزب می‌دید، به‌طوری‌که برخی از اقشار میانه را هم در بر می‌گرفت - مثلاً، نمایندگان اتحادیه‌های کارگری منتخب خود کارگران؟ مقوله فوق در این باره صراحت چندانی ندارد، چرا که به‌کرات به «چرخ‌دنده‌ها» و «تسمه نقاله» اشاره می‌کند.

در این نکته جای کوچک‌ترین ابهامی نیست که لنین هیچ‌گاه مقولة «پیش‌گام طبقه» را برای اشاره به دستگاه حزبی به کار نمی‌برد، چه رسد به دستگاه حزب - دولت که نه‌تنها انتخابی نبود، بلکه کاملاً هم انتصابی بود. او از اوایل 1922 تا زمان مرگش در سال 1924 نگرانی‌ها و وحشت بسیاری دررابطه‌با رشد بوروکراسی از خود نشان می‌داد و عزم خود را جزم کرده بود که به جنگ آن رود.**[[14]](#footnote-14)** در 28 مارس 1922 در سخنرانی‌ای که در برابر یازدهمین کنگرة حزب کمونیست ایراد کرد «مصراً خواستار جدایی و تفکیک کامل دستگاه حزبی از دستگاه‌های دولت شوروی شد» **[[15]](#footnote-15)** هشت ماه بعد در گزارشش به چهارمین کنگرة کمینترن می‌گوید:

«ما دستگاه دولتی کهن را تحویل گرفتیم، این بدبختی ما بود. این دستگاه اغلب علیه ما عمل می‌کرد. پس از تسخیر قدرت در سال 1917 کارمندان دولت در کار ما اخلال می‌کردند. این امر ما را بسیار به هراس انداخت و ملتمسانه به آن‌ها گفتیم. «لطفاً برگردید» و آن‌ها همگی بازگشتند، آن هم بدبختی ما بود. امروزه ما صاحب یک ارتش عظیمی از کارمندان دولتی هستیم، اما فاقد آن نیروی به‌اندازه کافی بافرهنگ و فرهیخته‌ای هستیم که بتواند بر آن‌ها نظارت واقعی داشته باشد. در اغلب موارد عملاً چنین است. در این جا، این بالاها، جایی که قدرت سیاسی را اِعمال می‌کنیم، کم‌وبیش دستگاه به طریقی کار می‌کند و امور پیش می‌رود، اما در آن پایین، کارمندان دولت دل‌بخواهانه و سرخود عمل می‌کنند. هیچ‌گونه نظارتی بر آن‌ها نیست، اعمالشان اغلب نه‌تنها در خلاف جهت اقدامات ما هستند، بلکه حتی باهدف خنثی‌کردن اقدامات ما هستند. فکر می‌کنیم که در این بالاها در مجموع چیزی نه بیش از چند هزار و در خارج از خودمان حدود چند ده‌هزار از خودمان هستند، اما در آن پایین به‌هرحال صدها هزار کارمند دولتی وجود دارد که از ایام تزاری و جامعة بورژوایی به ما به ارث رسیده‌اند که هم آگاهانه و هم ناخواسته علیه ما عمل می‌کنند.» **[[16]](#footnote-16)**

لنین در آخرین مقاله‌اش تحت عنوان «بهتر است کمتر باشد، ولی بهتر باشد» به شکوه می‌گوید:

«دستگاه دولتی ما چنان رقت‌انگیز است اگر بگوییم نکبت‌بار که به اولین چیزی که باید فکر کرد همانا مبارزه علیه معایبش است.» **[[17]](#footnote-17)**

باز همین نکته را در گزارشش به کنگره یازدهم می‌بینیم:

«اگر شهر مسکو، با تنها 4700 کمونیست که مصدر مصادر و مناصب هستند را در نظر بگیریم و نیز اگر ماشین بوروکراتیک عظیم را هم در نظر بگیریم، آن‌گاه باید از خود بپرسیم که چه کسی هدایت می‌کند و چه کسی هدایت می‌شود؟ اگر کسی مدعی شود که این کمونیست‌ها هستند که این توده عظیم را هدایت می‌کنند باید کاملاً در ادعایش شک کرد. واقعیت این است که این کمونیست‌ها نیستند که هدایت می‌کنند، بلکه آن‌ها خود هدایت می‌شوند. این جا چیزی شبیه آن حکایتی که در دوران کودکی در کلاس درس تاریخ برایمان نقل می‌کردند اتفاق افتاده است: بعضی اوقات ملتی ملت دیگر را فتح می‌کند. ملتی که فتح می‌کند را ملت فاتح و آن دیگری را مغلوب می‌نامند. این مسئله‌ای ساده و بسیار روشن است؛ اما بر سر فرهنگ این دو ملت چه می‌آید؟ دیگر قضیه به این سادگی نیست. اگر ملت فاتح از فرهنگ عالی‌تری برخوردار باشد فرهنگ خود را تحمیل می‌کند؛ اما در حالت معکوس آیا بازهم این کشور مغلوب است که تمدن خود را تحمیل می‌کند؟ آیا شبیه چنین موردی در پایتخت اتحاد شوروی رخ نداده است؟ آیا 4700 کمونیست (تقریباً به‌اندازه یک لشکر نظامی و همگی از بهترین‌ها) زیر نفوذ یک فرهنگ بیگانه رفته‌اند؟» **[[18]](#footnote-18)**

دل‌نگرانی‌های لنین، اما در وصیت‌نامه‌اش به اوج خود می‌رسد:

در واقعیت امر، ما دستگاه دولتی کهن را از تزار و بورژوازی تحویل گرفتیم ... اینک با فرارسیدن صلح و ارضای نیازهای حداقل دررابطه‌با قحطی و گرسنگی باید تمام همة خود را وقف بهبود دستگاه اداری کنیم.

فکر می‌کنم چند دوجین کارگر عضو کمیتة مرکزی بهتر از هر کس دیگری می‌توانند بر دستگاه اداری ما نظارت کرده و آن را بازسازی کنند. کمیساریای بازرسی دهقانی و کارگری که مسئولیت این مهم را برعهده دارد، ثابت کرده است که از عهده انجام وظایفش بر نمی‌آید ... کارگرانی که به عضویت کمیتة مرکزی در می‌آیند، ترجیحاً باید از کسانی باشند که سابقة خدمت طولانی در بدنه‌های شوراها را ندارند ... چرا که این دسته از کارگران به‌نقد به آن سنت‌ها و تعصباتی که قرار است علیهشان مبارزه کنند خود آلوده‌اند.

اعضای کارگر کمیتة مرکزی باید عمدتاً از کارگران اقشار پایینی باشند که حداقل در پنج سال گذشته در بدنه‌های مختلف حکومت شوروی ارتقای مقام نداشته‌اند، کسانی که مقولة استثمارگر مستقیم و یا غیرمستقیم شامل حالشان نمی‌شود. **[[19]](#footnote-19)**

حتی پیش‌ترها که مواضعش به این شدت نبود و کلمات ملایم‌تری را به کار می‌گیرد در نامه‌ای می‌نویسد:

«همة ما در لجن‌زار بوروکراتیک فاسد «دپارتمان‌ها» غرق شده‌ایم. لازمة مبارزه علیه این فساد، اقتدار عظیم، عقل سلیم و اراده‌ای پولادین است. همة این دپارتمان‌ها گه‌اند، همة این تصویب‌نامه‌ها فرمان‌ها گه‌اند.»**[[20]](#footnote-20)**

وقتی لنین در وصیت‌نامه‌اش به «بازرسی دهقانی و کارگری» حمله می‌کند به‌واقع مسئول این کمیساریا، یعنی استالین را مورد هدف قرار می‌دهد.**[[21]](#footnote-21)** این مؤید تغییر موضعش نسبت به گذشته است که در مقابل انتقادهای تروتسکی از کمیساریای «بازرسی دهقانی و کارگری»، جانب استالین را گرفته بود و به کنگرة یازدهم انتخاب استالین به مقام دبیر کلی حزب را توصیه کرد بود.**[[22]](#footnote-22)** در پی یک سلسله تجارب سخت و ناخوشایند در مبارزه علیه بوروکراسی روبه‌رشد بود که لنین تمام هم و غمش را در مبارزه علیه استالین متمرکز می‌کند. سرانجام مسئلة گرجستان موجب برخورد شدید بین آن دو می‌شود.**[[23]](#footnote-23)**

لنین در وصیت‌نامه‌اش گذشته را مورد بازنگری قرار می‌دهد. در این منازعات چنان کلمات و عباراتی را به کار می‌گیرد که در طول حیاتش حتی یک‌بار هم مورداستفاده قرار نداده بود. برای نمونه از این که زودتر از این نتوانسته بود علیه باند بوروکراتیک در گرجستان به رهبری استالین و اردژونکیدزه نبرد را آغاز کند، می‌گوید: *«من در برابر پرولتاریای روسیه و جهان کاملاً احساس گناه می‌کنم.»* و در جریان این نبرد است که متوحش‌اند متوجه می‌شود که در پروراندن هیولای دستگاه مرکزی حزب کمونیست حول استالین تا چه اندازه خود سهیم بوده است. او با تلاشی مذبوحانه کوشید تا در جریان کنگرة دوازدهم حزب با تهاجمی همه‌جانبه و یا فراخواندن تروتسکی به یاری‌اش، دست‌وپای این هیولای وحشتناک را قطع کند.**[[24]](#footnote-24)**

لنین مرا به اتاقش در کرملین فراخواند. او از رشد وحشتناک بروکراتیسم در دستگاه‌های شوروی و ضرورت یافتن یک راه‌حل فوری برای این معضل عظیم سخن گفت. او تشکیل یک کمیسیون ویژه‌ای در کمیتة مرکزی را پیشنهاد داد و از من خواست که نقش فعالی در آن برعهده بگیرم. در پاسخ گفتم: «ولادیمیر ایلیچ، من به نبرد کنونی علیه بروکراتیسم موجود دستگاه‌های شوروی اعتقاد راسخ داشته و سخت معتقدم که به‌هیچ‌وجه نباید بر آن چه که می‌گذرد چشم فرو ببندیم. کارگران، متخصصین، اعضای حزبی و غیرحزبی در پایتخت و شهرستان‌ها، حتی در دفاتر ناحیه‌ای و محلی عمدتاً بر اساس وفاداری‌شان به این و یا آن فرد سرشناس و صاحب قدرت در حزب و گروه حاکم در کمیتة مرکزی است که دست‌چین و انتخاب می‌شوند. هر بار که علیه یک صاحب منصب جزء مبارزه می‌شود، یک رهبر مهم حزبی را در مقابل خود می‌بینیم. باتوجه‌به چنین اوضاع‌واحوالی من نمی‌توانم این مأموریت مهم را تقبل کنم.»

 لنین برای لحظه‌ای به فکر فرورفت و سپس گفت:

«به بیان دیگر، من به شما پیشنهاد یک مبارزه علیه بروکراتیسم در دستگاه شوروی را می‌دهم و شما گسترش این نبرد به‌منظور مبارزه علیه بروکراتیسم در داخل دفتر سیاسی حزب را پیشنهاد می‌دهید.»

در واکنش به این پاسخ غیرمترقبه زیر خنده زدم، چرا که یک چنین جمله‌بندی سرراست از ایده‌ای که در مخیله داشتم را خود اندیشه نکرده بودم. در پاسخ گفتم «فرض کنیم که چنین باشد.»

لنین در ادامه می‌گوید: «بسیار خوب، پس پیشنهاد یک بلوک را می‌دهم.»

من در پاسخ گفتم: «چه شعفی بالاتر از ایجاد یک بلوک با یک انسان خوب.»

توافق کردیم که ابتکار عمل دادن پیشنهاد یک کمیسیون ویژه در کمیتة مرکزی، جهت مبارزه علیه بروکراتیسم به طور اعم و در دفتر سیاسی به طور اخص، بر عهدة لنین باشد. او قول داد در بارة جزئیات تشکیلاتی این قضیه بیشتر بیندیشد.**[[25]](#footnote-25)**

استالین با کمک (آگاهانه و یا ناآگاهانه) دبیرخانة لنین و با هم دستی رهبران حزب به‌استثنای تروتسکی موفق شد که «بمبی» را که لنین برای کنگرة دوازدهم آماده کرده بود، خنثی کند. زمانی که در ماه مه 1924 کنگره برگزار شد، ماه‌ها بود که لنین در میدان سرخ مسکو آرمیده بود. کنگره نامة لنین را محصول بیماری‌اش دانست و مدعی شدند که این نامة «لنین واقعی» نیست.**[[26]](#footnote-26)** کلیة نمایندگان و رهبران تبانی کردند که جلو انتشار وصیت‌نامة لنین را بگیرند. به‌این‌ترتیب می‌توان ادعا کرد که لنین در اسارت دستگاه استالین مرد، چرا که دستگاه به او اجازه نداد نه‌تنها به‌مثابه یک رهبر سیاسی، بلکه حتی به‌عنوان یک عضو سادة حزب نقش سیاسی‌اش را بازی کند.

برای لنین در ماه‌های آخر عمرش هنوز معلوم نبود که چه نهادی بهتر از همه می‌توانست مبارزه علیه بوروکراسی را به‌پیش ببرد. مسلماً دستگاه حزبی که خود تا مغز و استخوان بوروکراتیزه شده بود، نمی‌توانست این وظیفه را بر عهده داشته باشد. کمیتة مرکزی هم نمی‌توانست باشد هرچند که مایل بود که توسعه یابد و چند صد کارگری که هنوز در روند تولید کار می‌کردند و کارگزار تمام‌وقت دستگاه نشده بودند را به عضویت آن درآورند. اعضای کارگر حزب؟ تودة وسیع کارگران؟ او مسئله را از زوایای مختلف مورد بررسی همه‌جانبه قرارداد اما نتوانست یک پاسخ نهایی برایش بیابد.

بوخارین حاضر نشد که علیه رهبری به اعضای حزب متوسل شود. تروتسکی در طی سال‌های 27- 1923 متردد بود. گاه به کل اعضای حزب متوسل می‌شد و گاه نبرد خود را به مبارزه علیه بدنه‌های رهبری محدود می‌کرد. تنها از سال 1927 به بعد بود که با مورد خطاب قراردادن کل پرولتاریا موضعش روشن‌تر شده و از انسجام بیشتری برخوردار گردید. امروزه دیگر کامل روشن شده که عمق ارتجاع ترمیدوری هیچ راه دیگری برایش باقی نگذارده بود. تنها مسئله‌ای که باقی می‌ماند این است که آیا او نمی‌بایست همین روش را از همان سال 1923 در پیش می‌گرفت؟

آن دسته از نویسندگانی که سهم اشتباهات سال 1921 لنین در پیروزی جناح استالین را امر مسلم و بی‌چون‌وچرا می‌دانند، اصولاً تغییری را که در تناسب نیروهای اجتماعی شوروی رخ داد را نادیده می‌گیرند. در سال 1923 نه لنین و نه تروتسکی و نه هیچ یک از جناح‌های حزب نمی‌توانست بدون نابودی پایگاه بوروکراسی در جامعه، همچون امروزه، توده‌ها را به لحاظ سیاسی فعال کند. تنها اگر کل حزب در تمامیتش علیه بوروکراسی بسیج می‌شد، شاید بخت موفقیت وجود می‌داشت. سال‌ها بعد تروتسکی ارزیابی‌اش از مسائل آن ایام را چنین توضیح می‌دهد:

«منتقدان، تبلیغ گران، خبرنگاران، مورخان، شرح‌حال‌نویسان و جامعه‌شناسان آماتور تا کنون به‌کرات به اپوزیسیون چپ در مورد اشتباهات و روش‌های مبارزاتی‌شان پند و اندرز داده‌اند. مثلاً گفته شده که از زاویة مبارزه برای کسب قدرت استراتژی اپوزیسیون چپ نادرست و غیرعملی بود! نحوة برخوردشان به مسئله کاملاً نادرست بود! اپوزیسیون چپ، اما نه می‌توانست قدرت را کسب کند و نه اصولاً به این مسئله امید بسته بود. به‌یقین اندیشمندترین رهبرانش به‌هیچ‌وجه چنین نمی‌اندیشیدند. برای اپوزیسیون چپ و اصولاً از نظر یک سازمان مارکسیستی و انقلابی، مبارزه برای کسب قدرت تنها در شرایط یک خیزش انقلابی قابل‌تصور است ... اما کاملاً به وارون، در اوایل سال‌های دهة 1920 و حتی بعدها از خیزش انقلابی در روسیة شوروی کوچک‌ترین نشانی نبود.» **[[27]](#footnote-27)**

ویکتور دانیلف که بررسی بسیار درخشانی از پیکارهای جناح‌های مختلف حزب کمونیست در طی سال‌های 23-1920 ارائه می‌دهد، وقتی می‌نویسد: «نبرد علیه قدرت فردی همواره نبرد برای قدرت است (البته نه صرفاً قدرت فردی)» **[[28]](#footnote-28)**، کاملاً در اشتباه است و بحث ما آن را اثبات می‌کند. کسی که به انقلاب پرولتری باور دارد تنها باید برای این مبارزه کند که پرولتاریا قدرت را تسخیر کند و آن هم از طریق بسیج همه‌جانبه و فعال خود طبقه. درغیر این صورت مبارزه برای قدرت یا سرنوشت یک کودتای محکوم به شکست را به خود خواهد گرفت و یا از آن هم بدتر همچون یک زندانی به اسارت طبقة بیگانه در خواهد آمد که در مورد شوروی، این بیگانه بوروکراسی بود.

آیا فرمول‌های جانشین‌گرایانه لنین و تروتسکی در سال‌های 21- 1920، علی‌رغم مبارزات بعدی‌شان علیه بوروکراسی به انکشاف آن ایدئولوژی‌ای که موجب نابودی حزب بلشویک شد، مدد رسانیدند؟ بی‌تردید تا حدودی آری، اما به‌مراتب کمتر از آن چه اغلب تصور می‌شود. چرا که رهبران و کادرهای حزبی در انتخاب بین موضعی که در سال‌های 21- 1920 بیان شده و نادرست بود از یک سو و آن موضعی که در سال‌های 23- 1922 طرح شد و در راستای مشی کلی سنت بلشویکی تا سال 1911 بود از سوی دیگر، آزاد بودند و حق انتخاب داشتند. بسیاری از بلشویک‌های قدیمی به اپوزیسیون سال 1923 پیوستند. بوخارین تا اوایل سال 1923 متردد بود. بدین ترتیب ترازنامة آن‌ها نشان داد که اکثریت کادرها مشی غلط را انتخاب کردند. آن هم نه به این دلیل که لنین آن‌ها را گمراه کرده بود، بلکه هر یک دلایل خود را داشتند.

امروزه با دسترسی به اسناد جدیدی که برای اولین‌بار انتشار یافته‌اند مواضع لنین روشن‌تر شده‌اند. به نظر می‌رسد که تا کنگرة دهم لنین هنوز در مورد مسئله اساسی دموکراسی کارگری نامطمئن و متزلزل بود. امروزه دیگر این نکته کاملاً اثبات شده که درحالی‌که لنین مخالف وجود جناح در درون حزب بود، اما درعین‌حال با ریازانف تازه‌کار که حتی مخالف وجود گرایش هم بود شدیداً به مخالفت برخاسته بود و نه‌تنها مدافع حق گرایش بود بلکه حتی خواستار حضور نمایندگان گرایش‌های مخالف در کنگره بر اساس وزنه‌شان بود. به همین ترتیب او هم چنین خواهان حضور نمایندگان جناح‌ها و گرایش‌های منحل شده در کمیتة مرکزی بود. زمانی که شلیاپنیکف، رهبر اپوزیسیون کارگری منحل شده، ترسش را از اختناق بیان می‌کند، لنین در بی‌پایه بودن واهمه‌اش می‌گوید: *«مگر پلتفرم شما در 250 هزار نسخه تکثیر نشد و در سرتاسر حزب توزیع نگردید؟»*

افزون آن که به استناد آندری سوروکین، در همین کنگرة حزب لنین مطالبی به شرح زیر ایراد می‌کند که هیچ‌گاه به چاپ نرسید:

«به‌هرحال ظهور کولاک‌ها و رشد مناسبات خرده بورژوایی اجباراً موجب پیدایش احزاب سیاسی درخور حالشان هم می‌شود ... معضلی که ما با آن رو در رویم این نیست که به این احزاب اجازة رشد دهیم یا خیر، چرا که این‌ها به‌هرحال به طور اجتناب‌ناپذیری از بطن مناسبات اقتصاد خرده بورژوایی به وجود خواهند آمد. تنها راهی که در برابر ما قرار دارد و آن هم یک راه‌حل محدود، انتخاب بین شکل تمرکز و هماهنگ فعالیت این احزاب است.»

از این کلمات چنین استنباط می‌شود که سوروکین می‌خواهد به ما بفهماند که لنین در حال برداشتن قدم دیگری بود؛ یعنی، لنین نیاز عینی به یک نظام چندحزبی در قالب یک «تمرکز» نیروهای سیاسی را به رسمیت می‌شناخت.

او اینجا و آنجا بر این مطلب پای می‌فشرد که منشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرها، یعنی احزاب سوسیالیستی‌ای که در جناح راست منشویک‌ها قرار داشتند، تنها بدین خاطر که در تعاونی‌ها بتوانند مشکلات اقتصادی را مرتفع سازند باید اجازة فعالیت داشته باشند. آن هم به‌شرط آن که کمونیست‌ها نظارت و نفوذ کامل بر آن‌ها را داشته باشند... . وی در سال‌های آخر عمرش پیگیرانه در اندیشة این بود که نظام دولت شوروی را دگرگون سازد. در طرح برنامه‌ای که در سال 1922 در مقاله‌اش با عنوان «یادداشت‌هایی برای تبلیغ‌گران» نوشت او به‌کرات از قانونی شدن منشویک‌ها سخن می‌گوید **[[29]](#footnote-29)**

تراژدی واقعی اکتبر در صحنة تاریخ این بود که کادرهای رهبری حزب بلشویک خطر خودکامگی و بناپارتیستی را سرانجام فهمیدند، اما خیلی دیگر، آن هم نه با هم و نه هم زمان.**[[30]](#footnote-30)** برای اجتناب از افراط‌های اواسط دهة 1930 دیگر خیلی دیر شده بود. این تأخیر اساساً ناشی از عدم فهم یک پدیدة اجتماعی جدیدی بود، یعنی، ظهور و قدرت‌یابی یک بوروکراسی صاحب‌امتیازی در بطن دولت کارگری. تقریباً کلیة این کادرها بهای دیر فهمیدنشان را با ازدست‌دادن جانشان پرداختند.

1. . E. H. Carr, The Bolshevik Revolution, Hamondsworth 1966

L. N. Kritzman, Die heroische Periode der Grossen russischen Revolution, Frankfurt, 1971. [↑](#footnote-ref-1)
2. . I. A. L. Rosenfeld, Promyshlennaia politika SSSR, Moscow 1926. [↑](#footnote-ref-2)
3. . L. N. Kritzman, P.135. [↑](#footnote-ref-3)
4. . T. Cliff, Lenin, vol3, London 1978, P.113. [↑](#footnote-ref-4)
5. . واگرایی بین صنایع و کشاورزی که موجب بحران موسوم به «قیچی قیمت‌ها» شد، سرانجام با سنگین‌تر شدن کفه صنایع، اتحاد کارگران و دهقانان را در معرض خطر قرار داد. این نکته از سال 1923 به بعد مشغله فکری اپوزیسیون چپ و تروتسکی شد. [↑](#footnote-ref-5)
6. . برای نمونه، هرگاه منشویک ها و سوسیال رولوسیونرها در طی جنگ داخلی علیه ارتش سفید و حکومت‌های ارتجاعی موضع گرفتند، قانوناً اجازه فعالیت داشتند. [↑](#footnote-ref-6)
7. . L. Trotsky, The Revolution Betrayed, London 1967, PP. 104- 105. [↑](#footnote-ref-7)
8. . V. Serge, Year One of the Russian Revolution, London 1972, P. 264. [↑](#footnote-ref-8)
9. . شلیاپنیکف، کارگر فلزکار و رهبر جناح اپوزیسیون کارگر، در کنگره دهم حزب ریشحندانه لنین را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید: «رفیق لنین به خاطر اعمال دیکتاتوری پرولتاریا به نام پرولتاریایی که وجود خارجی ندارد به شما تبریک می گویم.» وی علی رغم اشتباهات بسیارش، معهذا، انتقادات اساسی‌ای علیه دستگاه حزبی داشت که از سال 1923 به بعد، اپوزیسیون چپ هم این انتقادات را اتخاذ کرد. نگاه کنید به:

R. Daniel, The Conscience of the Revolution, Cambridge, Mass 1960. [↑](#footnote-ref-9)
10. . Lenin, Collected Works vol. 32,P.21. [↑](#footnote-ref-10)
11. . L. Trotsky, The First Five Years of the Communist International, vol. 1, New York 1945, PP. 99-100. [↑](#footnote-ref-11)
12. . این اصطلاح را پلخانف برای اولین بار در کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه ابزار داشت. [↑](#footnote-ref-12)
13. . I. Deutscher, The Prophet Armed, London 1954, PP.508- 509. [↑](#footnote-ref-13)
14. . M. Levin, Lenin s Last Struggle, London 1969. [↑](#footnote-ref-14)
15. . Lenin, Collected Works vol. 33, P. 314. [↑](#footnote-ref-15)
16. . Lenin, Collected Works vol. 33,PP.428- 29. [↑](#footnote-ref-16)
17. . Lenin, Collected Works vol. 33,P. 487. [↑](#footnote-ref-17)
18. . Lenin, Collected Works vol. 33,P. 228. [↑](#footnote-ref-18)
19. . Lenin, Collected Works, Moscow 1977, P.677. [↑](#footnote-ref-19)
20. . Lenin, Collected Works vol. 36, P. 566. [↑](#footnote-ref-20)
21. . Lenin, Collected Works vol. 33,PP.481-86. [↑](#footnote-ref-21)
22. . Lenin, Collected Works vol. 33,PP. 363-67. [↑](#footnote-ref-22)
23. . Trotsky; Stalin, vol. 2, London 1969, P.170. [↑](#footnote-ref-23)
24. . Moscow News, 22 April 1990. [↑](#footnote-ref-24)
25. . Trotsky; Stalin, vol. 2,PP. 177-78. [↑](#footnote-ref-25)
26. . A. Bek, Nouvelles de Moscou, 23 April 1989. [↑](#footnote-ref-26)
27. . Trotsky; Stalin, vol. 2,PP.229-30. [↑](#footnote-ref-27)
28. . V. Danilov,"We are staring to learn about Trotsky", History Workshop Journal, Spring 1990. [↑](#footnote-ref-28)
29. . Andrei Sorokin, Soviet Weekly, 3 May 1990. [↑](#footnote-ref-29)
30. . شایعه بود که درژینسکی در اواسط دهه 1920 گفته بود که بناپارت شوروی در حال صعود از پلکان قدرت است و همه رهبران اصلی حزب بلشویک را را نابود خواهد کرد؛ اما این که در آن زمان از نظر وی و نیز افراد دیگر، تروتسکی بود که این نقش را بازی می‌کرد و نه استالین، نکته به هیچ وجه روشن و مسلمی نبود. [↑](#footnote-ref-30)